



نظم جهانی و دخالت دولت جمهوری اسلامی ایران در اقتصاد (دهه ۱۳۶۰)

یحیی بوذری نژاد^۱، مریم سادات سیدکریمی^۲

تاریخ پذیرش: ۱۴۰۳/۱۲/۱۶

تاریخ دریافت: ۱۴۰۲/۰۸/۲۷

چکیده:

یافتن دولتی در طول تاریخ بدون هیچ‌گونه مداخله در اقتصاد، احتمالاً وظیفه دشواری را برعهده پژوهشگر خواهد گذاشت. در واقع همه دولت‌ها به اقتصاد ورود می‌کنند و آنچه ماهیت آنها را متمایز می‌سازد، نه نفس ورود به اقتصاد، بلکه میزان، «روش‌ها» و «جهت‌گیری» دخالت دولت در اقتصاد (درجهت نفع یا ضرر اқشار و گروه‌های خاص) است. هدف از پژوهش حاضر، بررسی میزان، روش‌ها و جهت‌گیری دخالت دولت جمهوری اسلامی در اقتصاد طی دهه ۱۳۶۰ و بررسی نسبی است که با نظم بین‌الملل و تغییرات آن برقرار می‌کند. این پژوهش با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌ای و اسنادی، به نتایج زیر دست یافته است: ۱- باتوجه به عدم شمولیت سند بودجه، امکان قضاوت کمی درمورد میزان دخالت وجود ندارد، اما باتوجه به ملی‌شدن واحدهای مهم اقتصادی، به نظر می‌رسد میزان دخالت دولت در ابتدای دهه شصت افزایش داشته و از اواسط دهه و خصوصاً در اواخر آن، به سمت کاهش حرکت کرده است. ۲- در دوره اول دهه شصت، از روش‌هایی برای مداخله در اقتصاد استفاده شده است که ذیل عنوان «عدالت‌محور» و «دولت‌گرا» توصیف می‌شوند درحالی‌که از نیمه دهه و خصوصاً در اواخر دهه شصت، از روش‌های موسوم به تعدیل اقتصادی استفاده شده است. ۳- درحالی‌که در اوایل دهه تلاش شده تا منافع طبقات محروم و بخش تولیدی لحاظ شود، در اواخر این دهه، سیاست‌های اقتصادی به سود بخش مالی و طبقه‌ای از سرمایه‌داران که عمدتاً تجاری بودند، تغییر کرد. ۴- درمورد نسبت تغییرات مذکور با جامعه جهانی و نظم نوین آن، می‌توان از تعبیر «هماهنگی همراه با مقاومت» استفاده کرد.

واژگان اصلی: نظم جهانی، نئولیبرالیسم، میزان دخالت دولت در اقتصاد، روش‌های دخالت دولت در اقتصاد، جهت‌گیری دخالت دولت در اقتصاد.

^۱ . دانشیار علوم اجتماعی، گروه دانش اجتماعی مسلمین، دانشکده علوم اجتماعی، دانشگاه تهران، تهران، ایران.

^۲ . دانشجوی دکتری، گروه دانش اجتماعی مسلمین، دانشکده تهران، تهران، ایران (نویسنده مسئول)

مقدمه

هر الگوی حکمرانی بر اساس روشی بنا شده آیا می‌توان دولتی را در طول تاریخ سراغ گرفت که هیچ دخالتی در عرصه اقتصادی نداشته باشد؟ احتمالاً یافتن چنین حکومتی، وظیفه بسیار دشواری را در مقابل پژوهشگر قرار خواهد داد. در عالم واقع، همه دولت‌ها - کم یا زیاد، به روش‌های مختلف و به نفع اقشار متفاوت - به عرصه اقتصادی ورود می‌کنند. بنابراین آنچه ماهیت آنها را از یکدیگر متمایز می‌سازد، نفس ورود به اقتصاد نیست، بلکه «میزان» دخالت دولت در اقتصاد، «روش»‌های دخالت دولت در اقتصاد و «جهت‌گیری» دخالت دولت در اقتصاد (به سمت نفع یا ضرر اقشار و گروه‌های خاص) است که دولت‌ها را در این زمینه از یکدیگر متمایز می‌سازد.

علاوه بر تلاش برای توصیف موارد فوق، همچنین می‌توان با رویکردی نهادگرایانه، از زمینه‌های اجتماعی، سیاسی، اقتصادی و نهادهایی سوال کرد که شکل‌گیری وضعیت موجود را در زمینه موارد سه‌گانه فوق، تسهیل کرده یا در زمره موانع آن به حساب آمده‌اند.

لازم به ذکر است که پژوهش حاضر دولت را نه صرفاً به‌عنوان قوه مجریه، بلکه در معنای کلیت حاکمیت در نظر گرفته است؛ یعنی حکومتی که قانون وضع کرده، آن را به اجرا درآورد، متخلف را مجازات می‌نماید، مالیات اخذ می‌کند و آن را صرف نیازمندی‌های جامعه می‌نماید (موسایی، ۱۳۸۶: ۴). در واقع کلیت حاکمیت که از آن با عنوان «بخش عمومی» نیز یاد می‌شود، علاوه بر مصادیقی که ذیل قوه مجریه قرار دارد، همچنین شامل شهرداری‌ها، سازمان تأمین اجتماعی، شرکت‌های دولتی، بانک‌ها و موسسات وابسته به دولت و آنچه با عناوین دیگر در قانون بودجه قرار می‌گیرند نیز می‌شود (دژپسند و رئوفی، ۱۳۸۷: ۱۷۱).

هرچند که موضوعی چون میزان، شیوه‌ها و جهت‌گیری دخالت دولت در اقتصاد، حتماً از

زمینه‌های سیاسی و اجتماعی و معرفتی داخلی متأثر است، اما مسأله‌ای که کمتر بدان توجه شده، نسبت میان سیاستگذاری اقتصادی در نظام نوپای ایران و تحولات جامعه جهانی است. مسأله پژوهش حاضر، بررسی این موضوع است که آیا سیاستگذاری اقتصادی در جمهوری اسلامی ایران، بی‌ارتباط با تحولات جهانی و صرفاً براساس منطق درونی خود تنظیم شده یا به‌شیوه‌های مختلف تحت‌تأثیر تحولات جهانی در زمینه دخالت دولت در اقتصاد بوده است؟ آیا ساختاریابی نهادهای نوپای جمهوری اسلامی و سیاست‌های اصلی آن، در تضاد با نظم نوین جهانی شکل گرفته؟ در هماهنگی با آن بوده؟ یا اساساً نمی‌توان یک ارتباط منطقی میان تحولات داخلی در ایران و تحولات جامعه جهانی پیدا کرد؟ در این میان، انتخاب دهه ۱۳۶۰ به‌عنوان مقطعی مهم از تاریخ جمهوری اسلامی ایران که طی آن نهادهای اصلی دولت، شاکله و مسیر اصلی خود را می‌یابند، از اهمیتی خاص برخوردار است. این دهه همچنین از آنجا که شاهد یک پیچ مهم تاریخی در زمینه نظم جهانی و تحول در میزان، شیوه‌ها و جهت‌گیری دخالت دولت در اقتصاد بوده است، حائز اهمیت است.

در راستای این مسأله و با انتخاب جامعه جهانی به‌عنوان واحد تحلیل، می‌توان این سوال را مطرح کرد که تحولات در زمینه‌های اجتماعی، اقتصادی و نهادهای جامعه جهانی در دهه ۱۳۶۰ (دهه ۱۹۸۰ میلادی)، چه نسبتی با تحولات سیاستگذاری اقتصادی در ایران به‌عنوان عضوی از جامعه جهانی - داشته است؟

در راستای چنین مسئله‌ای، پژوهش حاضر به این موضوع پرداخته که طی دهه شصت، میزان، روش‌ها و جهت‌گیری دخالت دولت جمهوری اسلامی در اقتصاد چگونه بوده و چه نسبتی با نظم بین‌الملل و تغییرات آن برقرار کرده است.

پیشینه پژوهش

باوجود پژوهش‌های متعدد داخلی و خارجی درمورد وضعیت اقتصاد و نظم جهانی در دهه ۱۹۸۰ میلادی (تقریباً مصادف با دهه ۱۳۶۰ ه.ق) و نیز علی‌رغم پژوهش‌های فراوان درمورد میزان، روش‌ها و جهت‌گیری دخالت دولت جمهوری اسلامی در اقتصاد، پژوهش‌چندانی درمورد زمینه‌های خارجی ورود دولت جمهوری اسلامی ایران در اقتصاد در دهه شصت وجود ندارد. در ادامه، به برخی پژوهش‌ها درمورد دست‌کم یکی از مفاهیم مورد اشاره در مقاله حاضر، اشاره خواهد شد.

احمدی‌امویی (۱۴۰۰) در کتاب «اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی» که مجموعه مصاحبه‌های نویسنده با مسئولین و سیاستگذاران اقتصادی طی سال‌های دهه ۱۳۶۰ و ۱۳۷۰ است، به طرح مهم‌ترین رویکردهای حاکم بر اقتصاد کشور طی این دو دهه می‌پردازد.

خرمشاد و نجات‌پور (۱۳۹۴) در مقاله‌ای باعنوان «جریان توسعه‌گرایان لیبرال و توسعه پس از انقلاب اسلامی (با تأکید بر دولت)» به بررسی یکی از جریان‌های فکری و سیاسی در دوره جمهوری اسلامی - که بدان عنوان «توسعه‌گرایان لیبرال» می‌دهد - پرداخته‌اند. در مقاطعی، مدیریت بانک مرکزی و مدیریت وزارت اقتصاد و سازمان برنامه و بودجه کاملاً تحت تأثیر رویکرد فوق بوده و گاه توسط چهره‌های مطرح و نمایندگان فکری این جریان اداره شده است. از نظر ایشان این دیدگاه که پس از دوران جنگ و با آغاز برنامه‌های توسعه به‌صورت فعال در سطوح دانشگاهی و سیاست‌گذاری وارد صحنه اقتصاد ایران شد، الگوی نظام سرمایه‌داری و لیبرالی را جهت نیل به اهداف و برنامه‌های توسعه و نوسازی کشورهای توسعه نیافته و جهان سوم در نظر می‌گیرد.

دژپسند و رئوفی (۱۳۸۷) در کتابی باعنوان «اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی» به بررسی اوضاع اقتصادی ایران در دوران جنگ پرداخته‌اند.

کردزاده کرمانی (۱۳۸۰) در کتاب «اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران» نیز با نگاهی

انتقادی، به طرح دیدگاه‌های اقتصادی حاکم در دو دهه ۶۰ و ۷۰ پرداخته است.

هلفونت^۱ (۲۰۲۳) در کتابی با عنوان «عراق بر علیه جهان: صدام، آمریکا و نظم جهانی پس از جنگ سرد» به توصیف مختصات نظم جهانی پس از جنگ سرد، نوع واکنش عراق نسبت به نظم جدید جهانی و نتایج رویکرد عراق می‌پردازد.

ستتو و کوهن^۲ (۲۰۱۲) در مقاله‌ای با عنوان «فراز و فرود نئولیبرالیسم»، به بررسی نقش نئولیبرالیسم پس از جنگ سرد به عنوان شکل دهنده اقتصاد سیاسی جهان پرداخته‌اند. این مقاله تولد نئولیبرالیسم در بحبوحه بحران مزمن اقتصادی جهانی، انتشار گسترده آن پس از فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و تثبیت آن به عنوان سنگ بنای سیاست اقتصادی را توضیح می‌دهد.

روش

پژوهش حاضر با استفاده از روش مطالعه کتابخانه‌ای و اسنادی به بررسی نسبت میان نظم جهانی و دخالت دولت جمهوری اسلامی ایران در اقتصاد در دهه شصت پرداخته است.

چهارچوب نظری

بررسی پدیده‌های اقتصادی در بستر بافت، زمینه اجتماعی، اقتصادی و نهادهای یک جامعه در بستر تاریخ، رویکردی است که نهادگرایی تاریخی بدان پرداخته است (خرمی، ۱۴۰۱: ۳۹). داگلاس نورث از نظریه‌پردازان این رویکرد معتقد بود «علم اقتصاد، یک نظریه انتخاب است که تاکنون رضایت‌بخش بوده است. ولی این رشته علمی از کشف بستری که انتخاب‌ها درون آن روی می‌دهند، غافل است.... محیط انسانی حاصل ساخت قوانین، هنجارها، قراردادها و راه‌حل‌های انجام کار بوسیله انسان است که چارچوب تعامل انسان را تعیین می‌کند. این محیط

¹ - Helfont, S.

² - Centeno, M. A. & Cohen, J. N.

انسانی بوسیله اندیشمندان اجتماعی به چند رشته مجزا -اقتصاد، علوم سیاسی، جامعه‌شناسی- تقسیم شده است ولی ساخته‌های ذهن انسان که به آنها برای درک معنای محیط انسانی نیاز داریم، با این دسته‌بندی‌ها مطابقت ندارد. اگر بناست که ما فرایند تغییر را درک کنیم، چارچوب‌های تحلیلی ما باید بینش‌های حاصل از این رشته‌های مصنوعی جداگانه را به یکدیگر پیوند دهد» (نورث، ۱۴۰۲: ۲۵).

با پیوند میان رویکرد نهادگرایی تاریخی و نظریه «جامعه جهانی»^۱ می‌توان بستری را که رفتار و عملکرد اقتصادی در آن شکل می‌گیرد، فراتر از دولت-ملت تصور کرد. بسیاری از نظریه‌های معاصر در مورد جهانی‌شدن، بر مفهوم «جامعه جهانی» به‌عنوان شبکه‌های متراکم مبادلات و وابستگی‌های متقابل در میان دولت-ملت‌های خودمختار تأکید کرده‌اند. تقریباً در همه این نظریات، مسئله قدرت و منافع است که در مرکز توجه قرار دارد و موضوع فرهنگ، در حاشیه است (Meyer & et al, 1997).

مسئله نظم جهانی^۲ مانند بسیاری از مفاهیم دیگر در روابط بین‌الملل، موضوع مناقشه است. هرچند بیش از پنجاه معنای متفاوت از نظم ارائه شده، اما نویسندگان مختلف کوشیده‌اند تا عناصر ضروری آن را استخراج کنند (Foot & Walter, 2011:2). با دسته‌بندی تعاریف موجود از نظم جهانی، می‌توان میان تعاریف تقلیل‌گرا^۳، کثرت‌گرا^۴ و همبستگی‌خواه^۵ تمایز نهاد. تعریف تقلیل‌گرا متکی به قدرت و نیز متکی به تلاقی‌های اتفاقی منافع است، و نه قواعد مذاکره‌شده یا فهم مشترک برای حفظ برخی شکل‌های نظم. تعریف کثرت‌گرا از نظم، به‌منظور

1 - world society
 2 - world order
 3 - minimalist
 4 - pluralist
 5 - solidarist

حفاظت از جامعه متشکل از دولت‌ها، امتیاز ویژه‌ای برای مکانیسم‌هایی قائل است که هرچند تفاوت را تصدیق می‌کنند اما در جستجوی تنظیم استفاده از خشونت به‌عنوان وسیله‌ای برای حل تنش‌های ناشی از تفاوت هستند. سومین تعریف از نظم، مستلزم اجماع گسترده در مورد اصول اصلی و پذیرش فرایندهایی است که برای اجرای آن اصول ضروری خواهد بود. چنین اجماعی لازم است میان بازیگران دولتی و غیردولتی اتفاق بیفتد.

با این همه نمی‌توان گفت که تنها یک تعریف از نظم، توصیف دقیقی را از واقعیت ارائه می‌دهد. در اغلب کشورها، همیشه ایده‌های رقیب در سطح مفهومی و آنچه که منافع ملی، اهداف مطلوب در سیاست خارجی و دیدگاه‌های مرتبط با نظم جهانی را شکل می‌دهند، وجود دارند. این تعاریف متفاوت بر سر جلب توجه سیاست‌گذاران با یکدیگر رقابت می‌کنند (Foot & Walter, 2011: 3-4).

نظم جهانی در دهه ۱۹۸۰

جهان در دهه ۱۳۶۰ هجری شمسی (که به‌طور تقریبی معادل با دهه ۱۹۸۰ میلادی است؛ به‌طور دقیق سال‌های ۱۹۸۱ تا ۱۹۹۱ میلادی) در حال تجربه نقطه عطف مهمی در نظم جهانی بود. درحالی‌که جنگ سرد میان دو ابرقدرت جهانی در سال‌های نخست این دهه همچنان جریان داشت، فرایند انتقال از جهان دوقطبی به یک جهان تک‌قطبی با هژمونی ایالات متحده آمریکا و متحدانش، از اواسط دهه آغاز و در انتهای آن، محقق شد.

جنگ سرد که از پایان جنگ جهانی دوم تا اواخر این دهه جریان داشت، نتیجه استقرار دو ابرقدرت -اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا- در دو قاره متفاوت بود که رقابت خود را به‌عنوان یک ستیز جهانی در دفاع از دو ایدئولوژی رقیب تعریف می‌کردند (Keersmaecker, 2017: 49-50). در واقع هرچند نیکسون -رئیس‌جمهور آمریکا- در دهه ۷۰ میلادی به پنج قدرت بزرگ (آمریکا، شوروی، اروپای غربی، ژاپن و چین) اشاره کرده بود

(Keersmaecker, 2017: 55) اما در ادبیات رایج، میان «قدرت بزرگ»^۱ و «ابر قدرت»^۲ تمایز گذاشته می‌شد. در عمل، این باور عمومی وجود داشت که جهان در حال تجربه نظم دو قطبی است و این امر نه تنها بر قابلیت‌های مادی، بلکه همچنین بر اختلاف نظر بر سر چگونگی ساماندهی جامعه در تمامی جنبه‌های آن -از زندگی اقتصادی گرفته تا مذهب و هنر- ناظر است (Keersmaecker, 2017: 50).

پیرامون دو قطب ذکر شده، همچنین دو سیستم اتحاد مجزا در جهان شکل گرفته بود. آمریکا یک شبکه جهانی ایجاد کرده بود که شامل ناتو^۳ با اروپا، پیمان ریو^۴ با آمریکای لاتین، آنزوس^۵ با استرالیا و نیوزیلند، ستو^۶ با آسیای جنوب شرقی می‌شد. بلوک شوروی که یک-ششم از جهان را شامل می‌شد (Jacobson, 1994: 9)، کوچک‌تر بود و عمدتاً قاره اوراسیا را دربر می‌گرفت: پیمان ورشو^۷ با اروپا و پیمان نظامی با چین، ویتنام و کره شمالی. کوبا، تنها متحد شوروی در قاره آمریکا بود و تنها در نیمه دوم دهه هفتاد بود که موفقیت‌هایی در آفریقا بدست آمد (Keersmaecker, 2017: 56)..

میزان و شیوه‌های دخالت دولت‌ها در اقتصاد در دهه ۱۹۸۰

در حالی که اصالت جمع، محوریت مالکیت عمومی و برنامه‌ریزی متمرکز دولتی در اقتصاد را اصول راهنمای کلی در اقتصاد شوروی دانسته‌اند (موسویان، ۱۳۸۰: ۹۳-۹۸) و اصل حاکم بر یوتویپای فرهنگ «سرمایه‌داری» نیز سرمایه‌گذاری سرمایه‌های خصوصی است (ویر، ۱۳۸۷:

1 - great power

2 - superpower

3 - NATO

4 - Rio Pact

5 - ANZUS

6 - SEATO

7 - Warsaw Pact

۱۴۲) اما در واقع جهان به‌ندرت شاهد تجسم همزمان این دو ایده متضاد بوده است. در حالی که تا اواسط دهه هفتاد شاهد گرایش‌های سوسیالیستی در اقتصاد جهانی هستیم، از اواسط دهه هشتاد، جهان یکپارچه به سمت اقتصاد بازار حرکت کرده است.

اقتصاد سیاسی کینزی که با پذیرش شکل خاصی از حضور دولت در اقتصاد، به نوعی خود را به سوسیالیسم نزدیک می‌کرد و نوعی از اقتصاد مختلط بود، تقریباً تا نیمه دهه ۱۹۷۰ بر اقتصاد کشورهای سرمایه‌داری غلبه داشت (نمازی و دادگر، ۱۳۹۰: ۶۰-۶۱). اقتصاد کینزی مبتنی بر مالکیت عمومی در بخش‌های بزرگی از اقتصاد بود؛ به‌ویژه در بخش‌های زیرساخت‌های عمومی و در مناطقی که قدرت انحصاری، مشکلاتی را ایجاد می‌کرد (Quiggin, 2018:145). در واقع در طول سال‌های میانی قرن بیستم، تقریباً همه کشورها، رژیم‌های سرمایه‌داری مداخله‌گرا یا مدیریت دولتی را پذیرفته از مزایای آن شامل رشد سریع، ثبات قیمت‌ها و برابری روبه‌رشد، استفاده می‌کردند (Centeno & Cohen, 2012).

در اواخر دهه ۱۹۷۰ بود که رکود تورمی به‌عنوان یک بحران اقتصادی خود را نشان داد (عظیمی، ۱۳۸۸: ۲۸۴). یکی از دلایل مهم چنین پدیده‌ای، فروپاشی سیستم برتون وودز بود که با تصمیم آمریکا در سال ۱۹۷۱ مبنی بر تعلیق تبدیل دلار به طلا اتفاق افتاد. این تصمیم، دلار آمریکا را به یک پول بدون پشتوانه تبدیل کرده و در نتیجه منجر به بی‌ثباتی روابط پولی بین‌المللی شد. تا سال ۱۹۷۳ بسیاری از کشورها ناچار به سمت نرخ ارز شناور حرکت کردند (Babb & Kentikelenis, 2018: 16-17). نتیجه فروپاشی سیستم برتون وودز، ازدست‌رفتن کنترل مشترک دولت‌ها بر بازارهای سرمایه بین‌المللی بود. پس از آن، توانایی دولت‌ها برای اتخاذ سیاست‌هایی برای کنترل فشار بازار، ضعیف شد و هماهنگی دولت‌ها در مقابل نیروهای مالی بین‌المللی به صورت امری موردی و موقتی درآمد (Centeno & Cohen, 2012).

هرچند امروزه برخی پژوهشگران آشفتگی دهه ۱۹۷۰ را نتیجه یک بحران مالی می‌دانند که با فروپاشی سیستم مالی بین‌المللی بریتون وودز در اوایل ۱۹۷۰ ارتباط داشت اما در آن زمان اقتصاددانان طرفدار بازار آزاد نه تنها این موضوع را مقصر در رکود تورمی ندانستند، بلکه با استفاده از تکنیک «نعل وارونه»، مشکلات به پای اقتصاد کینزی نوشته شده و انگشت اتهام به سمت روند کنترل اجتماعی بیشتر بر اقتصاد و افزایش قدرت کارگران نسبت به کارفرمایان، نشانه رفت (Quiggin, 2018:143). برخلاف سوسیال دموکرات‌ها که سردرگم بودند، حامیان نئولیبرالیسم آماده بودند تا به بحران دهه ۱۹۷۰ پاسخ دهند. در اقتصاد کلان، نقد مبتنی بر پول‌گرایی که توسط فریدمن (۱۹۶۸) توسعه یافت، به سرعت پذیرفته شد. شورش‌های مالیاتی در دهه ۱۹۷۰ نیز به اجماع در مورد نیاز به مهار رشد دولت انجامید (Quiggin, 2018:147).

در اواسط دهه ۱۹۷۰ بود که برخی سازمان‌های بین‌المللی به نوعی توافق (مشهور به اجماع واشنگتن) برای پیگیری سیاست‌هایی تحت عنوان «تعدیل ساختاری» دست یافتند (نمازی و دادگر، ۱۳۹۰: ۶۲-۶۱) که برای اولین بار در دهه ۱۹۸۰ در ایالات متحده و بریتانیا مورد توجه جدی قرار گرفت و بر بحث‌های سیاسی در سراسر غرب تأثیر گذاشت (Centeno & Cohen, 2012).

دولت‌های تاجر و ریگان در این دهه، اصلاحات اقتصادی بازار آزاد را تحت تأثیر ایده‌های نئولیبرالی فردریش هایک و میلتون فریدمن دنبال کردند (Jones, 2018: 167). یک تعریف گسترده از «سیاست نئولیبرال»، هرگونه اقدامی است که برای کاهش نقش دولت‌ها و تقویت نقش بازارها در دست‌کم یک اقتصاد ملی انجام می‌شود (Babb & Kentikelenis, 2018: 16).

در عمل، اصطلاحاتی مانند نئولیبرالیسم، ریگانیسم، تاجریسم، عقل‌گرایی اقتصادی و اجماع واشنگتن، دلالت‌های کم و بیش یکسان داشتند (Quiggin, 2018:144)؛ استراتژی عمده این سیاست‌ها، بازکردن بیشتر بازارها، خصوصی‌سازی، و کاهش دخالت دولت در اقتصاد بود.

در قالب سیاست‌های فوق، سوبسیدهای وضع شده حذف می‌گردید، تجارت آزاد مورد تشویق و مقررات‌زدایی واقع می‌شد، موسسات دولتی به بخش خصوصی واگذار و تقریباً تمامی بازارهای داخلی آزاد می‌گردید (نمازی و دادگر، ۱۳۹۰: ۶۲).

جهت‌گیری دخالت دولت‌ها در اقتصاد در دهه ۱۹۸۰

در پاسخ به این سوال که جهت‌گیری دخالت دولت‌ها در دهه هشتاد میلادی به نفع یا ضرر کدام گروه‌ها تغییر کرد، باید به نتایج فروپاشی سیستم برتون وودز و اجرای پروژه نئولیبرالیسم توجه کنیم. در دهه‌های بعد از فروپاشی سیستم برتون وودز، فعالیت بخش مالی به‌طور انفجاری افزایش یافت و تقریباً به‌طور کامل از هرگونه ارتباط با فعالیت‌های اقتصادی واقعی جدا شد (Quiggin, 2018:145). مقررات‌زدایی از فعالیت بخش مالی با تشدید روند مذکور، باعث شد که این بخش پس از دهه ۱۹۸۰ به‌طور قابل توجهی بزرگتر، پیچیده‌تر و از نظر اقتصادی و سیاسی قدرتمندتر شده و به منبع فزاینده‌ای از بی‌ثباتی تبدیل شود (Centeno & Cohen, 2012).

در اوایل سال ۱۹۸۷ شرکت‌های مالی به‌عنوان «اربابان جهان» توصیف می‌شدند؛ عبارتی که در رمان تام ولف (۱۹۸۷) باعنوان آتش غرور ابداع شد.

ظهور بخش مالی و افول همزمان جنبش اتحادیه کارگری، توازن قدرت سیاسی را به نفع نئولیبرالیسم تغییر داد. برای روشن شدن نتایج چنین روندی، می‌توان به تراکنش‌های بازار مالی جهانی در سال ۲۰۱۴ اشاره کرد که در مجموع به چهار تریلیون دلار در روز یا بیش از بیست برابر فعالیت‌های اقتصادی واقعی رسیده بود (Quiggin, 2018:145).

«طبقه‌محور» بودن پروژه نئولیبرالیسم چنان آشکار است که شاید یادآوری آن، بدون ضرورت

¹ - class-based

باشد. نئولیبرالیسم گونه تاریخی از سرمایه‌داری است و سرمایه‌داری، شکلی از جامعه است که براساس استثمار یک طبقه توسط طبقه دیگر بنا شده است (Davidson, 2018:55). در نئولیبرالیسم، هرچه سهام یا ثروت بیشتر باشد، آراء یا نفوذ بیشتر است. از آنجایی که ۹۰ پایینی در ایالات به‌جز ادعای شهروندی، ثروت چندان دیگری نداشتند، این بدان معنا بود که آنها از نظر سیاسی نیز فقیرتر هستند (Centeno & Cohen, 2012).

در سطح جهانی، بقای اقتصادی ایالات متحده متکی بر توانایی‌های بازارهای سرمایه بین‌المللی آزاد شده برای تأمین مقادیر به‌ظاهر بی‌پایان اعتبار هم برای بخش دولتی و هم برای بخش خصوصی است. منافع مالی دولت این کشور عمیقاً با گسترش بازارهای مالی جهانی پیوند خورده است؛ لذا از تمام قدرت و اختیار خود استفاده خواهد کرد تا مطمئن شود این بازارها همچنان در حال رشد هستند (Centeno & Cohen, 2012). در واقع کشورهای توسعه‌یافته که دارای بزرگ‌ترین و عمیق‌ترین سیستم‌های مالی بودند، ذی‌نفعان اصلی یکپارچه‌سازی مالی به‌شمار می‌روند (Foot & Walter, 2011: 229).

غلبه نئولیبرالیسم و تحول در نظم جهانی

در طول دهه‌های ۱۹۸۰ و ۱۹۹۰ اکثر احزاب سوسیال دموکرات در دنیای انگلیسی‌زبان، نئولیبرالیسم را در یکی از شکل‌های آن پذیرفته بودند (Quiggin, 2018: 148). با ادامه چنین روندی، این بار نوبت به بلوک شرق رسیده بود که در پیچی تاریخی، به سمت راست بچرخد. ظهور گورباچف و شیائوپینگ در شوروی و چین که طرفدار بازار بودند، هرگونه جایگزین جهانی برای نئولیبرالیسم را حذف کرد و امکان پناه‌گرفتن مخالفان به قطب‌های ژئوپلتیک را تضعیف نمود (Centeno & Cohen, 2012).

مهمترین پیام سخنرانی گورباچف در مجمع عمومی سازمان ملل متحد در سال ۱۹۸۸ به

پیشنهاد او برای یک نظم جدید جهانی بازمی‌گشت که نه براساس ایدئولوژی بلکه بر «منافع همه ابناء بشر» حاصل از همکاری و همگرایی متکی باشد. این پیشنهاد که نظم جنگ سرد مبتنی بر تضاد بین اتحاد جماهیر شوروی و ایالات متحده آمریکا و متحدان مربوط به آنها را رد می‌کرد، همچنین نشان از خداحافظی احتمالی با وضعیت یک ابرقدرت جهانی داشت. در واقع رهبر شوروی به قدرت‌های غربی پیشنهاد می‌داد که در ازای پایان‌دادن به جنگ سرد، شوروی آماده پیوستن به همه سازمان‌های بین‌المللی به‌عنوان یک شریک خواهد بود (ZUBOK, 2021: 43).

پایان جنگ سرد، نقطه‌ای منحصر به‌فرد در تاریخ جهانی بود. آن را لحظه تک‌قطبی شدن جهان، صلح آمریکایی^۱ و حتی "پایان تاریخ" نامیده‌اند. پس از چندین دهه مبارزه، ایالات متحده سرانجام به‌عنوان رهبر بلامنازع سیاست جهانی و حتی بیش از یک ابرقدرت ظاهر شد (Helfont, 2021: 1). هرچند تفاسیر مختلفی در مورد پایان جنگ سرد ارائه شده، اما همه آنها در این دیدگاه مشترکند که چنین لحظه‌ای، گذار از نظم جهانی ژئوپلیتیکی جنگ سرد را رقم زد (Flint & Taylor, 2018: 69).

برخلاف ادعاهای مرسوم در غرب، این هزینه‌های مالی کمرشکن در بخش نظامی نبود که باعث فروپاشی شوروی شد؛ چرا که ارتش شوروی، مجتمع نظامی-صنعتی (MIC) و تحقیق و توسعه به‌طور قابل ملاحظه‌ای مقرون به‌صرفه بودند و براساس بهترین برآوردهای موجود، چنین هزینه‌هایی هرگز از ۱۵ درصد تولید ناخالص داخلی تجاوز نکردند. در واقع این کشور، مزیت نسبی آشکاری در فعالیت‌های نظامی داشت. در نتیجه این بار نظامی مهم و درعین حال کوچک برای یک ابرقدرت نبود که اقتصاد و دولت شوروی را به‌خطر انداخت؛ بلکه مشکل اصلی، تعامل روبه‌رشد شوروی با اقتصاد جهانی و امور مالی خودش بود (ZUBOK, 2021: 17).

¹ - Pax Americana

به‌منظور انتشار نئولیبرالیسم در کشورهای درحال توسعه و کشورهای سوسیالیستی سابق، به آنها پیشنهاد شد که در ازای کمک‌های خارجی یا تأمین مالی اضطراری از سوی ایالات متحده یا نهادهای مالی بین‌المللی (مانند صندوق بین‌المللی پول یا بانک جهانی)، سیاست‌های تحمیلی را بپذیرند (Centeno & Cohen, 2012). در این دوران بانک جهانی شروع به اختصاص منابع بسیار بیشتری برای وام‌های «برنامه‌ای» کرد؛ یعنی به‌جای آنکه به پروژه‌های توسعه وام دهد، وام‌ها را به اصلاحات سیاستی اختصاص می‌داد. صندوق بین‌المللی پول نیز به موسسه‌ای تبدیل شد که با بانک جهانی همکاری می‌کرد تا وام‌گیرندگان را ملزم به مشارکت در اصلاحات ساختاری مانند خصوصی‌سازی صنایع و رفع موانع تجاری کند (Babb & Kentikelenis, 2018: 20).

درواقع موسسات مالی بین‌المللی^۱ به‌عنوان «قدرتمندترین عوامل اصلاحات اقتصادی در جهان» توصیف شده‌اند. صندوق بین‌المللی پول و بانک جهانی به‌عنوان مهمترین موسسات مالی بین‌المللی، هر دو در واشنگتن دی‌سی واقع شده و تحت سلطه ایالات متحده و همچنین سایر کشورهای ثروتمندی هستند که بیشترین سهم را در سرمایه آنها دارند. از زمان تأسیس این سازمان‌ها، ایالات متحده بزرگترین بلوک سهام آنها را در اختیار داشته است و پس از آن، کشورهای توسعه‌یافته دیگری همچون ژاپن، آلمان، فرانسه و بریتانیا قرار دارند که مجموعاً ۶۰ درصد از سهام رأی را در اختیار دارند. در دهه هشتاد میلادی، این دو موسسه شروع به نفوذ بر اقتصاد کشورهایایی کردند که برای دریافت حمایت، بدان‌ها مراجعه کرده بودند. آنها ارائه تسهیلات را مشروط به اصلاحات گسترده داخلی از جمله بازکردن تجارت و تأمین مالی بین‌المللی، خصوصی‌سازی و مقررات‌زدایی از فعالیت‌های اقتصادی کرده بودند. این نهادها با برخورداری از منابع و نیز اختیارات کارشناسی قابل توجه، ابزارهای ظریف‌تری برای

¹ - International financial institutions (IFIs)

مقاعده‌سازی هستند (Babb & Kentikelenis, 2018: 16-18). در مواردی که ابزارهای ظریف‌تر کارساز نبوده‌اند، از ابزار «شوک» برای تحقق نئولیبرالیسم در کشورهای مختلف استفاده شده است. کلاین استدلال می‌کند که نئولیبرالیسم، یک دکترین شوک است که از فاجعه (بحران) برای تحمیل ایده نظم جدید بازار بهره می‌برد و بدین منظور به فریدمن استناد می‌کند که معتقد بود «تنها یک بحران، باعث ایجاد تغییر واقعی می‌شود» (Davidson, 2018: 55).

براساس مطالب فوق، می‌توان گفت که در دهه هشتاد میلادی ابتدا در بلوک غرب و سپس در اواسط دهه (خصوصاً با پایان جنگ سرد) در بلوک شرق، تلاش شد تا میزان دخالت دولت در اقتصاد کاهش یابد و روش‌های دخالت دولت نیز براساس سیاست‌های نئولیبرال، به سمت کاهش سوبسیدها، مقررات‌زدایی از محیط فعالیت اقتصادی و خصوصی‌سازی حرکت کند. جهتگیری این سیاست‌های جدید اقتصادی را می‌توان به سمت تقویت بخش مالی و به زیان بخش تولید، به سود کارفرمایان و در جهت تضعیف اتحادیه‌های کارگری، همچنین به سود کشورهای پیشرفته که دارای سیستم‌های مالی گسترده‌تر بودند و به زیان کشورهای فقیرتر، و در نهایت به زیان نظم دوقطبی و به سود هژمونی آمریکا و آغاز مرحله تک‌قطبی در نظم جهانی عنوان کرد.

میزان دخالت دولت جمهوری اسلامی در اقتصاد در دهه ۱۳۶۰

قضاوت در مورد میزان دخالت دولت در اقتصاد در دهه ۱۳۶۰ موضوعی مورد مناقشه است. اگر معیار «میزان دخالت دولت در اقتصاد» را همان معیار کمی رایج یعنی «نسبت هزینه‌های دولت به درآمد ناخالص ملی» (ن.ک: پژوهیان، ۱۳۸۳: ۲۷۴) در نظر بگیریم، این رقم در سالهای انقلاب و جنگ، ۴۰/۸ درصد بوده است که نسبت به شاخص ۶۳/۱ درصدی دوره قبل از انقلاب، کاهش میزان دخالت دولت در اقتصاد را نشان می‌دهد (دژپسند و رؤفی، ۱۳۸۷: ۱۷۱).

همچنین علی‌رغم شهرت دولت جنگ به دخالت زیاد در اقتصاد، این رقم برای سال‌های ۱۳۷۱

تا آخر دولت آقای روحانی بالای ۶۰ درصد گزارش شده که نشان می‌دهد میزان دخالت دولت در اقتصاد طی دهه شصت، از دوره قبل و بعد از آن کمتر بوده است (مومنی، ۱۳۹۸: ۳۷ و ۹۰). با این‌همه نکته مهم در حوزه اندازه و دخالت دولت این است که این موضوع را نباید فقط به بودجه خلاصه کرد (دژپسند و رئوفی، ۱۳۸۷: ۱۷۲)؛ چراکه استناد به این ارقام بدون توجه به شرایط خاص ایران، ممکن است تاحدودی گمراه‌کننده باشد.

نخست آنکه همه تصمیمات دولت در سیستم اقتصادی لزوماً هزینه قابل توجه برای بخش عمومی ندارد و در نتیجه در سند بودجه آشکار نمی‌شود. برای مثال، دولت می‌تواند از طریق یک بخشنامه، مقرراتی را وضع کند که مهمانسراها و اماکن تفریحی و فروش غذا و خوراک را موظف به رعایت حد معینی از بهداشت محیط‌زیست نماید. هرچند که این تصمیم هزینه قابل توجهی برای دولت ندارد، ولی بسیاری از اماکن فوق را وادار به تقبل هزینه‌های قابل توجه می‌کند. تأثیرات این هزینه‌ها بوسیله بخش خصوصی، هم در جابجایی منابع و هم بر توزیع درآمد تأثیر خواهد داشت (پژویان، ۱۳۸۳: ۲۷۲-۲۷۱).

نکته دوم آنکه مشکل محاسباتی موجود در محاسبه اندازه بخش عمومی برای دوره ۱۳۶۷-۱۳۵۸ که به دلیل نبود اطلاعات مخارج جاری شرکت‌ها و لحاظ‌نشدن آن وجود داشته، احتمالاً موجب کم‌نمایی اندازه بخش عمومی در این دوره شده است (دژپسند و رئوفی، ۱۳۸۷: ۱۷۲-۱۷۱). عدم دسترسی به مخارج شرکت‌های دولتی و عدم لحاظ‌شدن آن در بودجه درحالی بوده است که پس از انقلاب، اتفاقاتی چون ملی‌شدن بانک‌ها، بیمه‌ها و نیز دولتی‌شدن مالکیت برخی از واحدهای اقتصادی (به دلیل مصادره اموال نامشروع و یا فرار صاحبان واحدها) تحقق یافته بود، بخش تصدی‌گری دولتی را به میزان قابل توجهی افزایش می‌داد. همچنین با تصویب اصول با اصل سوم، بیست و نهم، سی‌ام، چهل و چهارم قانون اساسی، گستره دولت بسیار بزرگ‌تر از آنچه که پیش‌بینی می‌شد، ترسیم و

تقویت یافت (دژپسند و رثوفی، ۱۳۸۷: ۸۴).

به‌عنوان نکته سوم باید توجه داشت که کوچکتر شدن اندازه دولت مرکزی احتمالاً به دلیل مشکلات موجود در درآمدهای دولت و میسرنبودن افزایش هزینه‌های دولت به ویژه در سالهای پایانی جنگ بوده است، نه به دلیل واگذاری فعالیت‌های دولت و برون‌سپاری آنها (دژپسند و رثوفی، ۱۳۸۷: ۱۷۲-۱۷۱). در نتیجه باید توجه داشت که اطلاعات دقیق برای ارزیابی میزان دخالت دولت در اقتصاد در دهه ۱۳۶۰ در دست نیست. با این همه به‌نظر می‌رسد با توجه به جریان ملی‌شدن و دولتی‌شدن بسیاری از واحدهای مهم اقتصادی و نیز برخی اصول قانون اساسی که حوزه ورود دولت را گسترش می‌داد و نیز راهبرد دولت جنگ که به «عدالت‌محور» و «دولت‌گرا» مشهور بود (ن.ک: بی‌ژه‌فر، ۱۳۸۸: ۴۶)، نمی‌توان نقش دولت را در امور اقتصادی کمتر از سایر دوره‌ها ارزیابی کرد؛ هرچند به‌نظر می‌رسد بررسی علل پایین‌تر بودن رقم نمایش‌دهنده نقش دولت در اقتصاد در این دوره (نسبت به دوره‌های قبل و بعد از خود) نیازمند بررسی و پژوهش است.

روش‌ها و جهتگیری دخالت دولت جمهوری اسلامی در اقتصاد در دهه ۱۳۶۰ در مورد روش‌های دخالت دولت در اقتصاد طی دهه ۱۳۶۰، می‌توان شیوه‌ها را ذیل دو سیاست کلی «دولت‌محوری» در اوایل دهه و محوریت «بازار آزاد» در اواخر آن متغیر دانست. در حالی که ابتدای دهه شصت «بیشتر» تحت تأثیر سیاست نخست است، در سال‌های انتهایی آن عمدتاً سیاست دوم است که غلبه دارد؛ سال‌های میانی این دهه را نیز می‌توان «مرحله گذار» نامید که رنگ‌باختن تدریجی سیاست‌های دولت‌محورانه و حرکتی پیوسته به سمت سیاست‌های بازار آزاد را نشان می‌دهد.

سیاست‌های اقتصادی مهندس میرحسین موسوی (نخست‌وزیر ایران بین سال‌های ۶۰ تا ۶۸) را با عناوینی چون «عدالت‌محور» و «دولت‌گرا» توصیف کرده‌اند (بی‌ژه‌فر، ۱۳۸۸: ۴۶). افرادی که

در کابینه او با عنوان «خط امامی‌ها» معروف بودند از نوعی اقتصاد اسلامی، اصلاحات ارضی، قسط و عدالت، مداخله دولت در اقتصاد و وضع قانون کار، ملی‌کردن تجارت و منع ثروت‌اندوزی حمایت می‌کردند. این گرایش که مدافع اقتصاد دولتی و افزایش کنترل دولت بر اقتصاد بود، قبل از تشکیل دولت موسوی از حمایت افراد برجسته‌ای مانند شهید آیت‌الله بهشتی (دبیرکل حزب جمهوری اسلامی) نیز بهره می‌برد (پرخیده، ۱۳۸۷: ۱۵۳). البته شرایط جنگ در این سالها نیز لزوم دخالت دولت در اقتصاد را افزایش داده بود؛ «به طور کلی، جنگ و بحران ناشی از آن برای اقتصاد هر کشور در هر نقطه از جهان وضعیت خاصی ایجاد می‌کند و به دلیل تأثیری که در کاهش عرضه و افزایش تقاضا و در نهایت برقراری وضعیت عدم تعادل در اقتصاد دارد، موجب می‌شود نظام بازار جایگاه و کارایی خود را از دست بدهد و به همین دلیل وضعیت غیرعادی شکل می‌گیرد و لزوم دخالت دولت در امور اقتصادی را به همراه خواهد داشت» (دژپسند و رئوفی، ۱۳۸۷: ۱۸).

به‌هرحال سال‌های میانی دهه شصت (دوره گذار) با فاصله‌گرفتن تدریجی مقامات کشور از ایده اقتصاد دولتی مشخص می‌شود. هاشمی رفسنجانی که به بیان وزیر برنامه و بودجه وقت، از ابتدا با منطق اقتصاد آزاد آشنا بود اما به دلیل شرایط حاکم بر ابتدای دهه شصت، تمایل خود را آشکار نمی‌کرد (ن.ک: مصاحبه با روغنی زنجانی در: احمدی امویی، ۱۴۰۰: ۲۰۶-۲۰۵) در دوران گذار، شرایط یارگیری از کابینه موسوی را مساعد دید. یکی از مدیران دولت موسوی شرح می‌دهد: «رفته رفته احساس کردم در بسیاری از دیدگاه‌ها با آقای هاشمی زمینه‌های مشترک داریم. اما وقتی ایده‌های خود را به مهندس موسوی ارائه می‌دادم، ایشان کم‌کم احساس می‌کرد راه‌حل‌های من با دیدگاهی که در ذهن او بود، سازگاری ندارد... به موازات این، بخشی از وزرا هم از آقای موسوی فاصله گرفتند... آقای وهاجی یکسری جلساتی با جناب

آقای خامنه‌ای که رئیس‌جمهور بودند، گذاشتند. کم کم در دولت آقای موسوی، برخی وزرا با آقای خامنه‌ای کار می‌کردند. از جمله آقای وهاجی. مصوباتی در آنجا می‌گرفتند که هرگز مورد پذیرش آقای موسوی نبود. آقای موسوی هم به عنوان رئیس دولت احساس می‌کرد کسان دیگری به جای ایشان تصمیم می‌گیرند... در واقع عبور از سیاست‌های گذشته در حال شکل‌گیری بود» (مصاحبه با روغنی زنجانی در: احمدی امویی، ۱۴۰۰: ۲۰۷-۲۰۶).

سومین دوره از دهه شصت (دوره بازارمحور) از سال ۱۳۶۸ و با انتخاب علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی به‌عنوان رئیس‌جمهور آغاز می‌شود. او مهمترین استراتژی اقتصادی دولت خویش را چنین شرح می‌دهد: «استراتژی اصلی توسعه اقتصادی ما در کاهش نقش دولت بر اقتصاد و رفتن به سمت و سوی اقتصاد آزاد خلاصه می‌شد» (زیباکلام، ۱۳۸۶: ۱۲۴). «رئیس‌جمهور رفسنجانی وعده بازسازی و همین‌طور تغییر جهت سیاست‌های اقتصادی چپ اسلامی را داد، سیاست‌هایی که در دهه شصت سبب افزایش کنترل دولت بر اقتصاد شده بود. رفسنجانی حرکتی را در جهت تغییر اقتصادی بر مبنای بازار و در پیش گرفتن سیاست خارجی مبتنی بر رویارویی کم‌تر آغاز کرد» (کدی، ۱۳۸۵: ۵۴).

شاخص‌ترین راهبرد اقتصادی در سومین دوره از دهه شصت (دوره بازارمحور) که در سال ۱۳۶۸ و با انتخاب علی‌اکبر هاشمی رفسنجانی به‌عنوان رئیس‌جمهور آغاز می‌شود، سیاست تعدیل اقتصادی است؛ سیاستی که مخالفین آن را «دل‌بستگی ایدئولوژیک به بنیادگرایی بازار» می‌خوانند (مومنی، ۱۳۹۸: ۲۰۰-۱۹۹). در اعمال سیاست تعدیل، چند هدف دنبال می‌شد: ۱- به تعادل رساندن نرخ ارز در شرایطی که تفاوت ۲۵ برابری بین نرخ آزاد و دولتی ارز وجود داشت. ۲- نجات از تمرکزگرایی شدید و تصدی‌گری دولت در زمینه‌های غیرضروری. ۳- واگذاری بخشی از تصدی‌گری‌های دولت به مردم. ۴- تعدیل در نرخ فرآورده‌های نفت و گاز. ۵- حذف کوپن،

همزمان با آغاز برنامه اشباع بازار از کالا و رقابتی شدن قیمت‌ها. (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۲: ۲۳).

همگام با قدرت گرفتن بخش مالی در جهان و استقلال آن از سایر فعالیت‌های اقتصادی در دهه ۱۹۸۰، نشانه‌های چنین روندی در ایران نیز مشاهده شد. روزنامه کیهان در تابستان ۱۳۶۸ موضوعی را مورد توجه قرار داد که برای اولین بار بعد از پیروزی انقلاب، تأثیر زیادی بر افکار عمومی داشت. در این گزارش شرکت‌هایی که نقدینگی خود را از مردم تأمین می‌کردند و به‌عنوان قرارداد مضاربه، ماهیانه مبلغی به آنان می‌دادند، مورد انتقاد واقع شدند. این شرکت‌ها، مبالغ اخذشده از مردم را به جای تولید و صنعت، در دلالتی ارز و کالا مورد استفاده قرار می‌دادند و سودهای بسیار کلانی به جیب می‌زدند. گزارش‌های روزنامه کیهان، سایر مطبوعات را هم به این موضوع کشاند؛ به‌نحوی که هر روز طلبکاران یکی از شرکت‌های مضاربه‌ای، درمقابل دفتر آن تجمع می‌کردند و پول خود را می‌خواستند (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۱: ۵۸۳).

به‌هرصورت با تغییر رویکرد تدریجی به‌سمت بازارمحوری که از سال‌های میانی دهه شصت آغاز شده بود و خصوصاً با محوریت سیاست تعدیل اقتصادی در برنامه اول توسعه که در اواخر این دهه به تصویب رسید، جهت‌گیری‌های اقتصادی دولت و جامعه نیز به‌کلی متحول شد. درحالی‌که در ابتدای دهه شصت نمایش مظاهر ثروت با واکنش منفی جامعه روبرو می‌شد و طبق نتایج یک نظرسنجی، ۷۰ درصد از پاسخگویان معتقد بودند که در سال ۶۵ مردم به کسانی که با ماشین‌های گران و وسایل شیک بیرون می‌رفتند، خیلی کم احترام می‌گذاشتند، اما در سال ۷۱ این ارزش تغییر کرده بود و مردم عموماً (۶۲ درصد) برای این‌گونه افراد خیلی زیاد احترام قائل بودند (رفیع‌پور، ۱۳۸۴: ۱۷۰-۱۶۹).

«تغییر جهت در سیاست‌های اقتصادی برنامه اول، رویه جدیدی را بوجود آورد که در آن جهت‌گیری سیاست‌های اقتصادی، خواسته یا ناخواسته از اقشار محروم به سوی متحدین

دولت که در طبقه متوسط جامعه قرار داشتند، تغییر کرد. بنابراین طبقه‌ای از سرمایه‌داری را تقویت کرد که علاوه بر سرمایه‌داری صنعتی، بیشتر به سرمایه‌داری تجاری تمایل داشت» (پرخیده، ۱۳۸۷: ۱۶۵). «از نگاه بسیاری از نیروهای اجتماعی و سیاسی نسبتاً فعال، اتخاذ سیاست خصوصی‌سازی در اولین برنامه توسعه اقتصادی ایران گسستی از آرمان‌های اولیه انقلاب محسوب می‌شد که متکی بر دخالت دولت در اقتصاد بود» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۴۰).

اثرگذاری تحولات شوروی بر دخالت جمهوری اسلامی در اقتصاد

بی‌آنکه زمینه‌های داخلی مورد انکار شود، به‌رحال روند تغییرات در سیاست‌گذاری اقتصادی جمهوری اسلامی را می‌توان هماهنگ با تحولات در سطح جهانی، و به‌طور خاص تحولات سیاست‌گذاری اقتصادی در شوروی قلمداد کرد.

نزدیکی جغرافیایی با شوروی و اثرگذاری اندیشه‌های مارکسیستی بر جوانان را می‌توان یکی از دلایل اتخاذ رویکردهای دولت‌گرا و عدالت‌محور در اوایل دهه شصت دانست. یکی از اعضای شورای انقلاب در سال‌های ابتدایی پیروزی انقلاب گزارش می‌کند: «از دکتر بهشتی دعوت کردیم به ستاد بسیج اقتصادی بیایند و درمورد صنایع صحبت کنیم، ایشان مطرح کردند که چون انقلاب ما متکی بر جوانان است و جوانان در آن زمان نوعاً چپ می‌اندیشند، بنابراین به مسئله توزیع ثروت اهمیت می‌دهند و به جای پرداختن به دستور جلسه گفت: پس نظام اقتصادی ما باید بین یک تا سه باشد. یعنی بالاترین درآمد سه و پایین‌ترین درآمد یک باشد.... خود بنده به آقای بهشتی گفتم در چین که یک کشور کمونیستی است و چهل سال هم سابقه کمونیستی دارد یک به شش اعلام کرده‌اند، ما چطور می‌توانیم بگوییم یک به سه... اما ایشان می‌گفتند ما برای اینکه نیروی اصلی انقلاب یعنی جوانان را حفظ کنیم باید این کار را انجام دهیم» (مصاحبه با سحابی در: احمدی امویی، ۱۴۰۰: ۲۴).

هرچند برخی تحقیقات خارجی نشان می‌دهند که مسکو، مخالف حمله عراق به ایران بوده (Ashton & Gibson, 2014: 234-235) اما تصور غالب سران جمهوری اسلامی در آن زمان چنین بود که شوروی در حال حمایت از صدام است (ن.ک: هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۴: ۲۴۷؛ هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸: ۲۴۸؛ و هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۰: ۴۷). علی‌رغم چنین تصویری و هرچند جمهوری اسلامی با شعار «نه شرقی، نه غربی» خود را هرگز عضوی از بلوک شرق محسوب نمی‌کرد، اما واقعیت آن است که همواره در ارتباط با شوروی، جانب احتیاط را در نظر داشت. برای نمونه پس از آنکه به امام خمینی اطلاع دادند «یک کشتی شوروی حامل مهمات و موشک را بازرسی کرده‌اند که به صورت ظاهر به کویت می‌رود، اما به احتمال قوی مال عراق است»، ایشان گفته بود «ما نمی‌توانیم با شوروی دریفتیم» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۸۸: ۲۴۸).

درمورد تأثیر پایان جنگ سرد و فروپاشی شوروی بر سیاست‌های اقتصادی ایران، هاشمی رفسنجانی -ریاست وقت مجلس- گزارش می‌کند: «از سالهای اول انقلاب، به‌خاطر افکار انقلابی و تحت‌تأثیر بحث‌های رایج جهانی درمورد تبعیض‌ها و نظام طاغوتی و نقش کارشناسان و نقادان سوسیالیسم و مارکسیسم در دولتی‌کردن امور اقتصادی و سیاسی و فرهنگی، قوانین، آئین‌نامه‌ها، بخشنامه‌ها و اقدامات فراوانی در دولتی‌کردن امور و محدودکردن بخش غیردولتی در جریان بود و رفته رفته ضررهای این استراتژی‌ها برای متفکران جامعه روشن می‌شد و به خصوص که علائم فروپاشی اتحاد جماهیر شوروی و اردوگاه شرق هم در افق دیده می‌شد. در سال ۶۷ شاهد اوج تفکر بازکردن فضای اقتصادی و فرهنگی و آموزشی برای بخش خصوصی بودیم و امام در این میدان پیشتاز بودند. در شورای عالی بازسازی و سازندگی، بحث‌ها و پیشنهادهای زیادی درمورد بازکردن فضای کسب و کار به منظور ایجاد رفاه مردم و نجات از نظام کوپنی و سهمیه‌بندی نیازهای مصرفی جامعه داشتیم و البته مخالفان هم کم

و بیکار نبودند.... بالاخره در مصوبات شورای عالی بازسازی و سپس در بودجه سال ۱۳۶۸ و برنامه اول و صادرات و واردات و قیمت‌ها و در رفع محدودیت‌های فراوان، آثار مثبت آن مشاهده شد و کم کم رونق بازار تندرهای چپ کم شد» (هاشمی رفسنجانی، ۱۳۹۰: ۳۱).

دستگاه بوروکراسی در جمهوری اسلامی و نقش آن در غلبه پروژه نئولیبرالیسم بر سیاستگذاری اقتصادی

نطفه‌های اولیه تفکر اقتصادی مدرن و هماهنگ با نظم نوین جهانی که در اواخر دهه شصت بر سیاستگذاری اقتصادی کشور حاکم شد، «از ابتدای دهه ۶۰ در سازمان برنامه و بودجه در حال شکل‌گیری بود. از سال ۱۳۶۱ گزارش‌هایی در خصوص نادرست‌بودن سیاست ثابت نگه‌داشتن نرخ ارز در سازمان برنامه تهیه و به جاهای مختلف فرستاده شد. در سال ۱۳۶۰ تا ۶۱ آقای دکتر طیبیان مدیرکل دفتر اقتصاد کلان سازمان برنامه و بودجه، گزارش‌هایی تهیه می‌کردند که در آنها به ثابت نگه‌داشتن نرخ ارز و به کنترل و تثبیت غیرمنطقی قیمت‌ها اعتراض داشتند. در گزارش‌هایی که در سازمان برنامه طرح می‌شد و در سالهای بعد نیز تکرار شد، موانع تولید و سرمایه‌گذاری، اجرای سیاست‌های کنترلی و سیاست‌های اداری، بیان می‌شدند» (مصاحبه با مسعود نیلی در: احمدی‌امویی، ۱۴۰۰: ۲۸۶). اما تصمیم شوروی مبنی بر پایان‌دادن به جنگ سرد و ادغام در اقتصاد جهانی، برگ برنده‌ای در دست تحصیل‌کرده‌های آمریکا و انگلیس بود که با پیروزی انقلاب اسلامی، جایگزین کارشناسان سابق در سازمان برنامه و سایر نهادهای اقتصادی حکومت شده بودند.

درواقع نئولیبرالیسم را باید پیروزی یک ایدئولوژی دانست که نطفه اولیه آن در آکادمی شکل گرفت. اصول زیربنای نئولیبرالیسم، ابتدا سلطه انحصاری خود را در رشته اقتصاد تثبیت کرده بودند. تأثیر این تفکرات دانشگاهی بر سیاست، تا آنجا بود که در اواسط دهه ۱۹۸۰ گفتمانی به‌عنوان مرکز عقلانیت و عمل‌گرایی شناخته می‌شد که تنها تا یک دهه پیش از آن، به‌عنوان

راست محافظه‌کار شناسایی شده بود (Centeno & Cohen, 2012). افرادی چون فردریش هایک و میلتون فریدمن روزنامه‌نگاران و اندیشکده‌های آمریکایی و انگلیسی را در دهه‌های ۱۹۶۰ و ۱۹۷۰ تحت تأثیر قرار دادند و به شکل‌گیری استراتژی اقتصادی تاجریسم و ریگانیسم کمک کردند (Jones, 2018: 167).

یکی از نتایج پیروزی انقلاب اسلامی در ایران، خروج یا فرار یا حذف مدیران و کارشناسان باتجربه‌ای بود که اگر هم تحصیل کرده غرب بودند، عمدتاً در دوران سیطره اقتصاد کینزی بوده است. این افراد، جای خود را به جوانانی دادند که همزمان با پیروزی انقلاب اسلامی در اواخر دهه ۱۹۷۰، مشغول تحصیل در دانشگاه‌های آمریکا و انگلیس بوده و یکدیگر را در انجمن‌های اسلامی خارج از کشور، یافته بودند. این افراد که «تعداد آنها به صدها نفر می‌رسید و هریک در وزارتخانه‌ای مشغول به کار شدند... نقشی که این افراد بلافاصله در سالهای پس از انقلاب ایفا کردند، کمتر بررسی شده و کسی روی این موضوع مطالعه نکرده است. البته نباید فراموش کرد که این افراد بعدها توانستند گروه‌های ذی‌نفوذی را در درون دولت و در میان نیروهای موثر سیاسی تشکیل دهند» (مصاحبه با طیبیان در: احمدی امویی، ۱۴۰۰: ۱۵۸).

بحث و نتیجه‌گیری

باتوجه به اینکه مهمترین شاخص نمایش‌دهنده میزان دخالت دولت در اقتصاد، عددی است که از نسبت بین هزینه‌های دولت به درآمد ناخالص ملی بدست می‌آید، دخالت دولت جنگ بر این مبنا همواره از دولت‌های قبلی و بعدی کمتر بوده است. با این همه از آنجا که سند بودجه در ایران نه قبل و نه بعد از انقلاب، شامل تمامی درآمدها و مخارج نبوده، در نتیجه قضاوت در مورد اندازه دولت و تغییرات آن در دهه شصت، براساس ارقام و اعداد میسر نیست. با این همه می‌توان گفت باتوجه به ملی‌شدن بسیاری از واحدهای اقتصادی که اطلاعاتی از مخارج

جاری آنها طی این سال‌ها در دست نیست و نیز با عنایت به اصول سوم، بیست و نهم، سی‌ام، چهل و چهارم و ... در قانون اساسی، گستره دولت در اوایل دهه ۱۳۶۰ به سمت گسترده شدن بوده است. این درحالی است که می‌توان وضعیت اواخر دهه را حرکت به سمت کاهش دخالت دولت در اقتصاد توصیف کرد. درمورد میزان موفق بودن چنین سیاستی در کاهش میزان دخالت دولت، هرچند باز هم ارقام بودجه به دلیل عدم شمولیت آن چندان راهگشا نیستند اما به طور کلی در سایر کشورها نیز علی‌رغم پیش‌بینی‌ها مبنی بر اینکه جهانی‌سازی، باعث تحول کامل دولت خواهد شد، در عمل بسیاری از اصلاحات کلیدی نئولیبرال‌ها، تحقق نیافت. در واقع با وجود تمام صحبت‌هایی که درمورد دولت کوچک مطرح می‌شود، دولت‌ها به ندرت به معنای مطلق و اساسی کوچک می‌شوند.

در زمینه شیوه‌ها و جهت‌گیری دولت در دهه شصت، با سه دوره روی یک طیف مواجه هستیم؛ در یک سر طیف، اوایل دهه ۱۳۶۰ است که مرحله «دولت‌محوری» است و در سر دیگر طیف، اواخر این دهه قرار دارد که در آن «بازارمحوری» غلبه دارد. میانه دهه را نیز می‌توان با عنوان «مرحله گذار» مشخص کرد که رنگ‌باختن تدریجی سیاست‌های پیشین و حرکتی پیوسته به سمت سیاست‌های بازار آزاد را نشان می‌دهد. درحالی‌که در مرحله دولت‌محوری، فضای ضدسرمایه‌داری و ضدبازاری غلبه داشته و نمایش مظاهر ثروت برای افکار عمومی جامعه قابل پذیرش نبود، در مرحله بازارمحور، جهت‌گیری سیاست‌های اقتصادی، طبقه‌ای از سرمایه‌داری را تقویت کرد که بیشتر به سرمایه‌داری تجاری تمایل داشت. با عنایت به آنچه گفته شد، واکنش جمهوری اسلامی ایران نسبت به تغییرات در نظم جهانی را می‌توان ذیل عنوان «هماهنگی همراه با مقاومت» تفسیر کرد. این واکنش را می‌توان هماهنگ نامید زیرا برخلاف صدام‌حسین که با پایان جنگ، سیاست تقابل فعالانه با نظم جدید جهانی را

برگزید و رئیس‌جمهور وقت آمریکا را بدین نتیجه رساند که «عراق درمقابل جهان ایستاده است» (Helfont, 2023: 1-2)، جمهوری اسلامی ایران -عمدتا بدون هیچ چشمداشتی- بلافاصله پس از جنگ و حتی داوطلبانه، سیاست تعدیل را که بسته اقتصادی پیشنهادی برای عملی ساختن نظم جدید بود، در قالب برنامه اول توسعه تصویب و اجرا کرد.

در این دوره به‌منظور جلب موافقت کشورها برای اجرای سیاست تعدیل اقتصادی، معمولا پیشنهاد کمک‌های مالی یا تأمین مالی اضطراری از سوی ایالات متحده یا نهادهای مالی بین‌المللی صورت می‌گرفت. در صورتی که این ابزارهای ظریف‌تر برای چانه‌سازی موثر نبود، آمریکا از ابزار ایجاد بحران و شوک‌درمانی برای وادارساختن آنها به پذیرش سیاست‌های مذکور استفاده می‌کرد. کشورهای بلوک شرق سابق را می‌توان در گروه نخست و عراق تحت‌حاکمیت صدام حسین را می‌توان در زمره دوم حساب کرد. با این همه، جمهوری اسلامی ایران را در زمره هیچ‌یک از این دو گروه نمی‌توان به حساب آورد؛ چرا که سیاست‌های مذکور را بلافاصله پس از اتمام جنگ و عمدتا داوطلبانه درپیش گرفته بود (ن.ک: مصاحبه با روغنی زنجانی در: احمدی امویی، ۱۴۰۰: ۲۳۹-۲۴۰؛ و مصاحبه با نجفی در: احمدی امویی، ۱۴۰۰: ۴۰۲). این هماهنگی بدون اجبار یا حتی بدون چشمداشت در ایران را می‌توان عمدتا مرهون بدنه بوروکرات تحصیل‌کرده در آمریکا و انگلیس دانست.

هرچند واکنش جمهوری اسلامی نسبت به نظم نوین جهانی را می‌توان «هماهنگ» در سطح سیاستگذاری اقتصادی دانست، اما چنین تعبیری بر سطح سیاسی -خصوصا سیاست خارجی- قابل انطباق نیست. در واقع هرچند راهبردهای اقتصادی دولت هاشمی از قبیل «ارتباط با نظام اقتصاد جهانی، گسترش صادرات و واردات، کوچک‌کردن حجم فعالیت‌های دولتی، گسترش سرمایه‌داری صنعتی با اتکاء به سرمایه و تکنولوژی خارجی و همکاری با نهادهای اقتصادی

بین‌المللی» (بشیریه، ۱۳۸۴: ۱۷۲) مستلزم پذیرش نظم سیاسی مسلط در جهان و در هماهنگی کامل با فرایندهای جهانی شدن بود، اما در سطح سیاسی، هنوز وفاقی درمورد آن وجود نداشت. در واقع می‌توان گفت که «هماهنگی بین بُعد سیاسی به‌خصوص در سیاست خارجی، و سیاست‌های اقتصادی وجود نداشت» (مصاحبه با مسعود نیلی در: احمدی امویی، ۱۴۰۰: ۳۳۶).

رئیس سازمان برنامه و بودجه در اوایل دهه هفتاد در جلسه‌ای در مجلس شورای اسلامی، استدلال می‌کند: «برای اجرای سیاست‌های برنامه اول و دوم بلیه د در سیاست‌های خارجی کشور اصلاحاتی را بوجود آورد. نمی‌توانیم در چند جبهه بجنگیم. باید به‌دنبال ارتباط با دنیا ای خارج و رفع سوء تفاهات باشیم. لی‌ن کار هزینه‌های تولید را کاهش خواهد داد، ریسک سرمایه‌گذاری‌های بین‌المللی را در ایران کاهش می‌دهد و اقبال برای سرمایه‌گذاری را بالا خواهد برد». او روایت می‌کند: «من در آن جلسه گفتم که به اقتصاد بازار، خصوصی‌سازی، تجارت آزاد و دولت حداقل، معتقد هستیم. علاوه‌براین، برای اجرای این سیاست‌ها بلیه د در سیاست خارجی اقدام به تنش‌زدایی کرد. آقای عسگراولادی در جواب گفت پس معلوم است که سازمان برنامه به‌دنبال صلح کامل است. من هم گفتم اگر می‌خواهید برنامه توسعه را برای رشد اقتصادی کشور اجرا کنید، نیازمند تجارت خارجی باز و روان، سیاست خارجی فعال و پیگیری تنش‌زدایی بین‌المللی هستید» (مصاحبه با روغنی زنجانی در: احمدی امویی، ۱۴۰۰: ۲۶۰-۲۵۹).

اینکه راهبرد «هماهنگی همراه با مقاومت» (هماهنگی با نظم جهانی در زمینه سیاست‌گذاری اقتصادی و مقاومت در صحنه سیاست خارجی) چه تبعاتی برای کشور به همراه داشته و واکنش‌های جهانی نسبت به آن چگونه بوده است، و همچنین بررسی راهبرد جمهوری اسلامی ایران در قبال نظم جهانی در دهه‌های بعد، موضوعاتی هستند که می‌تواند مورد پژوهشی مستقل قرار گیرند.

فهرست منابع:

- احمدی امویی، بهمن (۱۴۰۰). اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی، تهران: بنگاه ترجمه و نشر کتاب پارسه.
- بشیری، حسین (۱۳۸۴). دیباچه‌ای بر جامعه‌شناسی سیاسی ایران دوره جمهوری اسلامی ایران، چاپ سوم، تهران: موسسه نگاه معاصر.
- بی‌ژفر، علی (۱۳۸۸). کابینه دوم میرحسین موسوی، تهران: مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- پرخیده، احمد (۱۳۸۷). صنعت و تجربه سیاست‌گذاری صنعتی در ایران قبل و بعد از انقلاب اسلامی، تهران: انتشارات مرکز اسناد انقلاب اسلامی.
- پژویان، جمشید (۱۳۸۳). اقتصاد بخش عمومی (هزینه‌های دولت)، چاپ سوم، اصفهان: جنگل.
- خرمشاد، محمداقبر؛ نجات‌پور، مجید (۱۳۹۴). جریان توسعه‌گرایان لیبرال و توسعه پس از انقلاب اسلامی (با تأکید بر دولت)، فصلنامه دولت‌پژوهی، مجله دانشکده حقوق و علوم سیاسی، دوره یک، شماره چهار، صفحات ۱۵۶-۱۱۹.
- خرمی، قاسم (۱۴۰۱). آسیب‌شناسی نهادی رویکرد دولت به توسعه صنعتی در جمهوری اسلامی ایران (۱۳۵۸ تا ۱۳۶۸)، فصلنامه دولت‌پژوهی، سال هشتم، شماره ۳۱، صفحات ۶۵-۳۱.
- دژپسند، فرهاد؛ رئوفی، حمیدرضا (۱۳۸۷). اقتصاد ایران در دوران جنگ تحمیلی، تهران: مرکز اسناد دفاع مقدس (مرکز مطالعات و تحقیقات جنگ).
- رفیع‌پور، فرامرز (۱۳۸۴). توسعه و تضاد: کوششی در جهت تحلیل انقلاب اسلامی و مسائل اجتماعی ایران، تهران: شرکت سهامی انتشار.
- زیباکلام، صادق (۱۳۸۶). هاشمی بدون روتوش، تهران: روزنه، ۱۳۸۶.
- عظیمی، حسین (۱۳۸۸). مدارهای توسعه‌نیافتگی در اقتصاد ایران، چاپ نهم، تهران: نشر نی.
- کدی، نیکی آر (۱۳۸۵). نتایج انقلاب ایران، ترجمه مهدی حقیقت‌خواه، چاپ دوم، تهران: ققنوس.
- کردزاده کرمانی (۱۳۸۰). اقتصاد سیاسی جمهوری اسلامی ایران، {برای} دفتر مطالعات سیاسی و بین‌المللی، تهران: وزارت امور خارجه، مرکز چاپ و انتشارات.
- مصلی‌نژاد، عباس (۱۳۹۲). سیاست‌گذاری ساختار قدرت در ایران، تهران: دانشگاه تهران، موسسه انتشارات.
- موسایی، میثم (۱۳۸۶). امام خمینی (س)، دولت و اقتصاد، تهران: موسسه تنظیم و نشر آثار امام خمینی (س)، موسسه چاپ و نشر عروج.
- موسویان، سیدعباس (۱۳۸۰). دولت در اقتصاد سوسیالیستی، دز: فراهانی فرد، سعید. نقش دولت در

- اقتصاد (مجموعه مقالات)، تهران: موسسه فرهنگی دانش و اندیشه معاصر.
- مومنی، فرشاد (۱۳۹۸). اقتصاد سیاسی توسعه در ایران امروز، چاپ سوم، تهران: نقش و نگار.
- نمازی، حسین؛ دادگر، یدالله (۱۳۹۰). اقتصاد متعارف، اقتصاد ارتدکس و اقتصاد اخلاق‌مدار. تهران: شرکت سهامی انتشار.
- نورث، داگلاس (۱۴۰۲). دگرگونی اقتصادی، ترجمه داود حیدری و مفید علیزاده، چاپ دوم، تهران: انتشارات دنیای اقتصاد.
- ویر، ماکس، (۱۳۸۷). روش‌شناسی علوم اجتماعی، چاپ سوم، تهران: نشر مرکز.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۷۸). کارنامه و خاطرات ۱۳۶۰: عبور از بحران. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۴). کارنامه و خاطرات سال ۱۳۵۹: انقلاب در بحران. تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۸). کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۵: اوج دفاع، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۸۹). کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۶: دفاع و سیاست، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۹۰). کارنامه و خاطرات سال ۱۳۶۷: پایان دفاع، آغاز بازسازی، چاپ پنجم، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.
- هاشمی رفسنجانی، اکبر (۱۳۹۲). کارنامه و خاطرات ۱۳۶۹-اعتدال و پیروزی، تهران: دفتر نشر معارف انقلاب.

Ashton, N. J., & Gibson, B. R. (2014). *The Iran-Iraq War: new international perspectives*. Routledge.

Parentetical citations: (Ashton & Gibson, 2014)

Babb, S.L., & Kentikelenis, A.E. (2018). International financial institutions as agents of neoliberalism. In: Cahill, D., Cooper, M., Konings, M. and Primrose, D. (eds.) *The SAGE Handbook of Neoliberalism*. SAGE: London, pp. 55-68. ISBN 9781412961721

Centeno, M. A., & Cohen, J. N. (2012). The arc of neoliberalism. *Annual Review of Sociology*, 38, 317-340.

<https://doi.org/10.1146/annurev-soc-081309-150235>

Davidson, N. (2018) Neoliberalism as a class-based project. In: Cahill, D., Cooper, M., Konings, M. and Primrose, D. (eds.) *The SAGE Handbook of Neoliberalism*. SAGE: London, pp. 55-68. ISBN

- 9781412961721
- Flint, C., & Taylor, P. J. (2018). *Political geography : world-economy, nation-state, and locality* (Seventh edition). Routledge. <https://doi.org/10.4324/9781315164380>
- Foot, Rosemary; Walter, Andrew (2011). *China, the United States, and Global Order*. Cambridge University Press. ISBN 0511933665, 9780511933660
- Helfont, Samuel (2023). *Iraq against the World: Saddam, America, and the Post-Cold War Order*. Oxford University Press. <https://doi.org/10.4324/9781315164380>
- Jacobson, J. (1994). *When the Soviet Union Entered World Politics* (1st ed.). University of California Press. <https://doi.org/10.2307/jj.8501190>
- Jones, Daniel Stedman (2018). *The Neoliberal Origins of the Third Way: How Chicago, Virginia and Bloomington Shaped Clinton and Blair*. In: Cahill, D., Cooper, M., Konings, M. and Primrose, D. (eds.) *The SAGE Handbook of Neoliberalism*. SAGE: London, pp. 55-68. ISBN 9781412961721
- Keersmaeker, G. d. (2017). *Polarity, balance of power and international relations theory: post-Cold War and the 19th century compared*. Palgrave Macmillan.
- Meyer, J. W., Boli, J., Thomas, G. M., & Ramirez, F. O. (1997). *World Society and the Nation-State*. *American Journal of Sociology*, 103(1), 144–181. <https://doi.org/10.1086/231174>
- Quiggin, John. (2018). *Neoliberalism: Rise, decline and future prospects*. In: Cahill, D., Cooper, M., Konings, M. and Primrose, D. (eds.) *The SAGE Handbook of Neoliberalism*. SAGE: London, pp. 55-68. ISBN 9781412961721
- Zubok, V. M. (2021). *Collapse: The Fall of the Soviet Union*. Yale University Press. <https://doi.org/10.2307/j.ctv1zvccnm>